

داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار)

اما چندی پیش ، کتابی به دستم رسید که بیش از همه چیز ، نام کتاب و مولف ارجمندش جلب توجه کرد: این اثر گرانسنگ «داستان داستانها» بود از نویسنده و محقق و ادیب گرامی، آقای دکتر محمد علی اسلامی ؛ آری داستان رستم و اسفندیار براساس داستان داستانهاست ، بخصوص آنجا که با قلم سحر آفرین دکتر اسلامی ندوشن تحلیل شود : ... علی الخصوص که پیرایه ای براو بستند !

ابتدا سراپای نوشته ، و بعد خود داستان را با دیدی تازه خواندم و بر سر اینده و پردازنده آن آفرینها گفتم . دکتر اسلامی ندوشن بحق از قلمداران نادره ذوق اندک شمار است که بسبب روانی و سادگی بیان ، یکدستی و استواری اثر ، وسعت معلومات ، دقت و پلندی اندیشه ، رقت و لطافت ذوق ، روشنی افق دید ، جهان بینی شگرف ، نکته بینی و نکته سنجی ، و بالاخره خیال آفرینی و شوق انگیزی ، نوشته هایش هم مقبول طبع اهل قلم و کتاب است ، و هم مورد اقبال و استقبال دانشجو و جوان .

مولف در این کتاب پراچ برداشتی تازه ، دیدی محققانه ، توجیهی عالمانه از داستان رستم و اسفندیار دارد که براساس تحسین انگیز است ، این اثر گرانبها ارزش و اعتبار چند بعدی دارد : هم داستان است هم تاریخ ، هم تحقیق است هم تطبیق ، هم پژوهش جامعه شناسی و روانشناسی است هم بی چوبی دینی و خرافاتی ، هم تلخیص است هم تشریح و تحلیل . قهرمانان داستان نیز اغلب مانند کتاب از شخصیتی چند بعدی و گاهی متضاد برخوردارند ؛ چنانکه شخصیت گشتاسب از دیدگاه مذهب ، ارجمند و شایسته احترام است و کمر بسته زرتشت ، ولی از چشم انداز داستان ، مظهر رنگها و نیرنگها ، و بدبها و بلیدیهات ! برای او هدف مهم است نه روش ؛ و در راه رسیدن به هدف به شیوه ماکیاوولی ، به هرستی و جنایتی دست می یازد ، اگر چه از میان برداشتن فرزند باشد ؛ تا مگر صباحی چند بیشتر براریکه سلطت تکیه کند ؛ دنیا پرستی ، میان شکنی ، لاپالاییگری ، بحق ناشناسی ، سبکری و دهن بینی ، بی آزرگی ، حرص مال ، شهوت جاه ، سنگدلی ، حسد ، از صفاتی است که او را بدنام ترین شهزادگان ایرانی شاهنامه کرده است .

شخصیت رستم نیز در ابعاد متضاد ، ترکیبی است از فوس و تیش ، نرمی و خواجهی و پوزش (برای رام ساختن اسفندیار و منصرف کردن او از فکر بنده و تسلیم) ، و خشونت و استواری درگاه نامعیدی از نتیجه پوزش و خواش خویش و مشاهده تحقیر و استخفاف از جانب اسفندیار ؛ داشتن نسب از سوی پدر برسام که مظهر نیکوییهاست ، و از سوی مادر برضحا که مجسمه بدبها و ستمگریهاست ، و در ابعاد دیگر ؛ بزرگترین جنگاور و جهان بهلوان است ؛ قهرمان و نماینده مردم است . شکست ناپذیر است . شخصیتی متعادل و بی عقده دارد (ولی در دو جا ضعف شخصیت نشان می دهد : نخست ، قول تسلیم که او پایان روزاول جنگ به اسفندیار می دهد . دوم ، همان روز پس از بازگشت به خانه ، یک آن در دلش می گذرد که بگریزد و از زابلستان برود) ؛ سخت پای بند نام است و نماینده آن ، مرگ را برننگ رجحان می دهد ، ولی برای فرار از آن دو ، راه سومی که همان کشتن اسفندیار است برمی گردند . طرفدار آزادی و تعقل است و مخالف اسارت و تعبد . از یک نیرو و موهبت مره زوی به نام سیمرغ برخوردار است . تاجبخش است . مرگش نابودی همه خانواده زال را به دنبال دارد ، و ارزش وجودش حتی از وجود همه ساکنان یک شهر بیشتر است . هنر بدون نژاد را قبول دارد ، ولی نژاد بدون هنر را نه ؛ از این رو گشتاسب را شایسته احترام و مفترض الطاعه نمی داند .

یا ابعاد شخصیت اسفندیار : مظهر اتحاد دین و دولت است . جوان است . هم شاهزاده است هم جهان بهلوان . (این دو صفت در شاهنامه جزوی در وجود دیگری گرد نیامده است .) روئین تن است . قهرمان تعبد است و نخستین قربانی آن . نماینده اقلیت شرفی است . حود است و رستم را تنها رقیب با سابقه و غول پیکر خود می بیند ؛ احترامی توأم با کینه و حسد بدوقائل است . به فرمان پدر اعتقاد ندارد ، ولی چون فرمان خدا خود را مجبور به اجرای آن می داند . جاه طلب و مغرور است و بیش از موعد ، داوطلب و نامزد شاهی است . و بالاخره شهید است بی توفیق که سود وجودش عاید گشتاسب می شود !

در معرفی شخصیت دیگر قهرمانان داستان نیز ، مؤلف چون

یکی از گامهای شایسته و پایسته ای که در سالهای اخیر در زمینه آشنا ساختن همگان ، بویژه نسل جوان ، با گنجینه شعر و ادب فارسی برداشته شده ، چاپ و انتشار نمونه های دلاویز نظم و نثر بدنام (شاهکارهای ادبیات فارسی) است ، چون داستان رستم و اسفندیار ، رستم و سپهراب ، حسن و زینر ، سقزنامه ناصر خسرو و ... که برخی از آنها در رشته های غیر ادبی و کالی ادبی به صورت کتاب درسی دانشگاهی مورد استفاده قرار می گیرد .

از بین این شاهکارها داستانهای شاهنامه به خاطر جنبه های ملی و میهنی و جز آن ، از امتیاز مخصوص برخوردار است ، و از این میان ، داستان رستم و اسفندیار ، هم از این رو که فلسفی ترین داستانهای شاهنامه است ، و هم از لحاظ ابعاد مختلف شخصیت قهرمانان آن ، شان خاصی دارد .

نگارنده که در برخی از رشته های غیر ادبی دانشگاهی و موسسات عالی ، به انتخاب گروه ، با یک یا چندین از همکاران به تدریس و رستم و اسفندیار و دیگر برگزیده ها می پرداختم ، متأسفانه عیان می دیدم که این آثار گرانقدر با عدم استقبال قاطبه دانشجویان روبروست ؛ و این بیشتر بدان سبب بود که اغلب ما معلمان را نه فرصت و بضاعت کافی بود و نه بیان و زبان دکتر اسلامی تا بدان ، آهوان گریزهای خیال ، و طایران سبکبال اندیشه و ذوق جوانان نازک دل و باریک بین را به بند در آوریم ؛ در باره ای از کلاسها تنها به خواندن داستان قناعت می شد و حل مشکلات لغوی نیز به باور قوی یا آخر کتاب حوالت می یافت ؛ و اگر معلمی لغت باره و واژه پرداز بود - مانند خود بنده که به اقتضای عضویت در هیات مولفان لغت نامه به خدا از آن مستهام ! - شخصا به توضیح معنی لغات دشوار مبادرت می ورزید ؛ و اگر از اصحاب ریشه بود ، ضمن توضیح معنی واژه ها ، به ریشه های ایرانی و عربی و ترکی و ... آنها نیز اشاراتی می نمود ؛ و اگر دستور مدار بود - که باز نگارنده به حکم شرکت در تالیف دستور در سازمان کتابهای درسی ، از آن گروه ام - برخی از نکات دستوری را نیز یاد آور می شد ؛ لیکن هیچیک از این شیوه ها و توضیحات ، طبع نکته جوی و نوگرایی دانشجویان جوان را سیراب نمی کرد و بجای ایجاد شوق و تلطیف ذوق ، آنرا نسبت به هر چه میراث ادبی است ، بیزارتر و گریزان تر می ساخت ؛ زیرا کمتر دیده ام استاد یا معلمی که در حین تدریس این متون به توضیح مفردات و ریشه و نکات دستوری و قانون ادبی اکتفا نکند و روح داستان یا نوشته را به جوانان بشناساند و ریزه کاریهای روانی و فکری و معنوی داستان ، و هدف اصلی سراینده یا پردازنده آن را برای دانشجویان باز نماید .

نقاشی چیره دست ، خطوط اصلی چهره های یکایک آنان را چنان روشن و گویا تصویر کرده که خواننده فرد فرد بازیگران این تراژدی را باخوبی و سرشت زشت و زیبایی شان در برابر دیده اندیشه مجسم می بیند :

کتابیون ندای احساس است ، و پشتون صدای عقل . بهمن نیز مانند گشتاسب از شخصیتی متضاد برخوردار است : در دید داستانی ، خردمند و بیدار و دستور اسفندیار است ، ولی از دریچه چشم منبذ ، پیرو انحطاط دوره گشتاسبی . جاماسب نیز چنان از آن دو دیدگاه ، منشی متناقض دارد : از نظر داستانی در نابودی اسفندیار همدست گشتاسب است و شریک جرم ، ولی در روایات دینی ، آیت دانایی و هوش است و نظر کرده زرتشت و نماینده روحانیان . زال آن پسر هفتصد ساله ، چاره گر و پاسدار دودمان است و دوست سیمرغ ، که شخصیتش یادآور جادوگرهای کهن است ...

.....

* این رستم نیست که در برابر اسفندیار ایستاده ، بلکه پیکاری است میان آزادی و اسارت ، پیری و جوانی ، کهنه و نو ، تعقل و تمبذ ، زلم و تنگ ، برخورد سرنوشت با اراده انسان ، و در پایان برخورد زندگی و مرگ . اما این دو قهرمان ، در قبال آن همه وجوه افتراق و تضاد عیای شخصیت ، از وجوه اشتراکی نیز برخوردارند : هر دو بزرگترین جنگاور زمانند . هر دو متعلق به یک تمدن و یک کشورند . هر دو در صف لیکسی شمشیر زده اند . هر دو از نیرویی ماوراء طبیعت برخوردارند (یکی از طلسم زرتشت و روئین تنی ، دیگری از سیمرغ) . هر دو با هم ، هم دوستند و هم دشمن ، و چاره ای جز کشتن یکدیگر ندارند ، بی آنکه خود بخوانند ...

* مولف در قلمرو داستانی بخوبی نشان داده است که چگونه افسانه و داستان بهتر و بیشتر از تاریخ ، آئینه روشن ، و روشگر طرز تفکر و تقی اقدام و ملتها ، و سایه روشن خصایل و خصایص اخلاقی و فکری آنهاست . چنانکه خود نیز گوید : « تاریخ ممکن است به اشتباه بیفتد یا حق را ناحق جلوه دهد ، ولی افسانه اشتباه ناپذیر است . » (ص ۱۷۶) .

در قلمرو تاریخ نیز از وقایع و حقایق از این قبیل ، داستانها دارد : اگر ایرانی با تسلط محمود بر کشورش در صحنه شمشیر ، مقهور ترک شده ، در پهنه قلم بروی چیره بوده ، در سراسر دوران هزار ساله سطره ترکها بر ایران ، اندیشه و قلم ایرانی بر بز و و شمشیر ترک فرمان رانده است ؛ بهترین شاهد این مدعا تسلط ایرانیانی باهوش و دانا و شایسته چون خواجه احمد حسن میمندی ، حسنک وزیر ، یونصر مشکان ، خواجه نظام الملک ، خواجه نصیر طوسی ، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و جزوی بردستگاه حکومت ترکها و مغولهاست .

و بالاخره از حوادث و سوانح و شکستهای تاریخی و افسانه های پشیمان سخنها و اشاره ها دارد که از آن جمله است : یاد بزرگان و قهرمانانی چون : هوشنگ ، تمپورث ، کیومرث ، ایرج ، سلم ، تور ، سام ، زال ، سهراب ، رودابه ، افراسیاب ، گرسیوز ، ضحاک ، گاو ، فریدون ، جمشید ، بلوچ ، سهراب ، گرشاسب ، ارجاسپ ، زرتشت ، زواره ، پشتون ، بهمن ، نوذر ، گمبوسطوس ، شغاد ، کیقباد ، کیکائوس ، گرز ، اردشیر ، انوشیروان ، بهرام گور ، بهرام جویبینه ، خسرو پرویز ، یزدگرد ، بزرویه ، بزرگمهر ، سودابه ، علی (ع) ، معاویه ، یزید ، خلفای اموی و عباسی ، ابومسلم ، بابک ، هاربا ، یعقوب لیث ، جلال الدین خوارزمشاه ، ارسطو ، اسکندر ، چنگیز ، هیتار ، فردوسی ، ناصر خسرو ، مولوی ، سعدی ، حافظ ، عطار ، خیام ، خاقانی ، امیرکبیر ، ستارخان ، کلنل محمدتقی خان ، قهرمانان ویشام ، و بالاخره شهیدانی مانند سقراط ، مسیح ، سیاوش ، گابریل پری ، حسین بن علی (ع) ، حسین بن منصور حلاج ، عین القضاة و سهروردی و ...

* * *

شرح و بیان نکات گوناگون از جمله آداب و عادات و معتقدات ایرانیان در دورانیهای مختلف ، و مقایسه و تطبیق وجوه تشابه و تفاوت آنها با آداب و معتقدات سایر ملل ، یکی دیگر از مسایلی است که مولف بدان توجه داشته است ؛ از جمله :

* تطبیق شیوه گشتاسبی یعنی سختگیری و تعصب با اوضاع دینی و اجتماعی دوره ساسانی که بر تمرکز دینی و حکومتی استوار بود ، در مقابل شیوه جمشیدی یعنی آزاد اندیشی و بزرگ منشی ، با وضع دینی و

اجتماعی دوره اشکانیان که بر آزادی دینی و ملوک الطوائفی تکیه داشت . سخن از همدستی و همدانستی دربار ساسانی با هیربدان و موبدان زرتشتی ، و اعمال خشونت و سختگیری ، که نتیجه و عکس العمل آن ، سیه روزی و نارضایی قاطبه ملت ، و ظهور دین مانی و مزدک ، و سرانجام برچیده شدن بساط آن اتحاد به دست دین سوم یعنی اسلام بوده است ، و مقایسه این اتحاد ناموزون با همدستی و هم آوایی دستگاه خلافت بغداد با دربار محمود غزنوی ، که به مصادره و غارت اموال ایرانیان بیگناه شیعه به نام رافضی و قرمطی ، و همدان بیگناه به نام کفار می انجامد و تراژدی که خلیفه ، مزاحم کار محمود نیست و به بهای اندک حق سکوت ، به قتل و غارت وی در هند و ایران صحنه می گذارد ، خلیفه خداست و واجب الطاعه ؛ و سلطان غزنوی خلیفه اوست و مجری فرمان ورای او ؛ اما همیشه دست از پا خطا کند تهدید به نابودی می شود !

* تبیین راز روئین تنی اسفندیار و ذکر سابقه این امر در داستانهای باستانی ملل دیگر ، و کوشش بشر خاصه قهرمانان در راه کسب روئین تنی برای رهایی از درخیم مرگ ، مانند اخیوس ، زیگفرید و بالدر .

* گفتگو از راز سیمرغ ، و نقش آن در تأمین و تضمین حیات خاندان زال ، و عقیده ایرانیان باستان درباره این مرغ ، و تعبیر و تفسیر خاص اسلام و عرفان از آن ، و وجوه مشابه آن در ادبیات ملل دیگر .

* بحث از خواص و ماهیت گر و لزوم پروراندن پیکان آن در آب وز ، و داستانها و عقاید دیگران درباره درختهایی از این دست .

* سخن از ماهیت و خواص شراب ، و عقاید زرتشتیان و مسیحیان و یونانیان و اقوام دیگر در باب آن .

* بیان عقیده زرتشتیان درباره نبرد اهور مزدا با اهریمن در طول شش هزار سال (شش دوره یک هزار ساله) .

* اشاره به برخی از آیات قرآن ، و مطالب اوستا و انجیل ، و کلام بزرگان دین و دانش و اجتماع .

* گفتگو از برنامه روشن عدالت و نصفت و مساوات و سادگی دین اسلام ؛ و اینکه معاویه چگونه امر جانشینی را به شیوه خسروان و امپراتوران ، به جانب خانواده خود سوق می دهد ، و معتصم عباسی خلیفه مسلمین و قائم اسلام ، سه بار از مجلس شراب بیرون می رود و در هر بار کوه عفت دخیلی بیگناه را به نام اسلام می زاید و بدان می نازد ؛ و متوکل خلیفه دیگر عباسی چهار هزار کبیر در دربار اسلام پناه خود گرد می آورد !

* اشاره به بیعت طرزواج با محارم که در ایران باستان و دین زرتشتی از عبادات بوده و آن را انتقال دهنده خون سلطنتی می شمرده اند ، و از عواج های پا برادرش اسفندیار نمونه ای است از آن .

* شباهت های مرگ در شاهنامه و حماسه بابلی گیلگمش . شباهت رستم با سرخوش او با فریدونشوس از ایزدان اساطیری یونان .

* سخن از « انوشیروان » زندان سیاسی ساسانیان که کسی جرات نداشته نامی از زندانیان آن را بر زبان آورد .

* استنتاج از تضاد شخصیت دینی و داستانی گشتاسب و نیز از پاره ای نکات و اشارات ، که داستان پرداز یا داستان پردازان شاهنامه ، ضد زرتشتی و به احتمال زیاد مانوی یا مزدکی یا از اقلیت مذهبی دیگر بوده اند .

* گریزهایی در همانندی سرگشت اسفندیار و گشتاسب با شاهان تاریخی و داستانی دیگر ایران و قهرمانان داستانی ملل دیگر ، مانند ایرج و برادرش ، فریدون و برادرش ، جمشید و برادرش ، فرهاد سوم ، فرهاد چهارم ، اشک پانزدهم ، اشک بیستم ، اردشیر سوم هخامنشی ، خسرو پرویز ، شیرویه ، رمولوس و رموس رومی ، یوسف و برادرش .

* اشاره به تراژدیهای اودیپوس ، فیلوکتس و شوپتولوس در یونان باستان در تیره اسفندیاری فکر ؛ بحث از کین خواهی ایرج و سیاوش و حماسه های هومیروس و تراژدیهای یونانی ، سرگشت کلودیوس دانمارکی در هامات ، ماجرای مکبث اسکاتلندی و ... در تیره گشتاسبی فکر .

* اشاره به وضع سهامداران الماس کاتانگا ، سفید های افریقایی

جنوبی ، سوداگران طلای سیاه و طلای زرد و طلای همه رنگها!

* گفتگو از قدرت نمایی فردوسی در انتخاب و استخدام لحنهای مناسب قهرمانان در موقعیتهای مختلف و وصف دلآوریهای آنان ، بلندی بیان فردوسی که حتی مفاهیم عادی را باشکوه و ظنین خاصی ادا می کند ، تعبیر های کوتاه و زنده به کمک تشبیه و استعاره و کنایه در سراسر داستان ، و بالاخره پیچ و خمهای روانی داستان که بهترین نمونه آن در دو تالی های اسفندیار نموده می شود ؛ و البته از همه پرمایه تر ، گفت و شنودها و حسب حالها و خودستاییهاست ، چه در میان اسفندیار و گشتاسب و چه در میان اسفندیار و رستم .

اینک چند جمله و عبارت از متن کتاب به عنوان نمونه :

داستان رستم و اسفندیار نه تنها در شاهنامه ، بلکه در ادبیات فارسی ، خود ستونی از فخر است ، یکی از سه چهارستونی که کاخ اندیشه ادبی ایران را بر سر خود نگاه می دارند . (ص ۴)

آزادی و اندیشه به هم پیوسته اند . از روزی که بشر به موجود اندیشمند ارتقاء یافته است ، نیاز به آزادی را در خود یافته و آن را در زندگی «جان جانان» خود کرده است . مانند آفتابگردان است که به هم رسو باشد روی خود را به جانب آفتاب می گرداند . (ص ۱۸۲)

تیره فکرش [فکر رستم] بی زمان و مکان است و قلمرو آن ، قلمرو «حیثیت انسانی» است که دامنه های وسیع تر از خاک و قومیت دارد . (ص ۱۸۳)

خداوندان از گنیز زادگانی هستند از نوع شغاد که سر جاههای خود را پوشانده اند . اینان رود رویا آزادی مقابله نکرده اند ... (ص ۱۹۶)

فکر رستمی [بای بند بودن به نام و آرمان] مانند نهر خروشان سراسر تاریخ جاری شده است . میلیونها تن گمنام و بانام ، خواب و زندگی راحت ، یا جان خود را بر سر آن ، بر کف نهاده اند یا با شمشیر یا با قلم ... و این رستم که همیشه زنده است ، و عمری نه شصت ساله ، بلکه به فرازی عمر دنیا دارد ، فر پهلوانی خود را به هزاران قسمت کرده و هر قسمت را در وجود مبارزی نهاده که خود پهلوان کوچکی است . و اگر جهان دلخوشیهای برای زیستن دارد ، و هنوز امید آن هست که زیبا و دل بستنی باشد ، به برکت این «فر» است . (ص ۱۹۷)

از جنگ تن بستن رستم و اسفندیار که بگذریم ، در معنی نبرد تن بستن دیگری نیز جریان دارد ، و آن میان فردوسی و رستم است . رستم برای فردوسی هم دوست است و هم هم اوورد ... و در واقع تنها کسی که در برابر پهلوان سیستان مغلوب ناشدنی مانده و در همان طوس بود . فردوسی در جاهایی به اوج می رسد که پای رستم در کار است و چون رستم و اسفندیار تارک این اوج است ؛ هم برای آن که فلسفی ترین داستانهای اوست ، که در آن زبانها و روانها بیشتر از ماهیچه ها به کار می افتند ، و هم برای آن که در اینجا پای دو جهان پهلوان در کار است و ماجرا و درام مضاعف می یابد ... وی شاید اثرات کسوفی میان خودی و رستم می بیند و آنجا که می خواست با دوران پهلوانی شاهنامه وداع کند ، مانند آرش تمام نیروی حیاتی خود را در آخرین تیر خویش نهاد ؛ تا در آن ، جای جای ، کلام به ندرجه ای می رسد که تاکنون هیچ آفریده ای از آن بلندتر نرفته است ... در سراسر این اثر ، خرمن کلمات مانند موج نیرومندی است که ما را در بر می گیرد ، و لبریز و گرا بار می شویم ، درست نمی دانم از چه ، از مستی زندگی یا از کشش مرگ ؛ در چنین حالتی فاصله مرگ و زندگی از میان بر می خیزد ، نیاز نوشتن نور است از پستان خورشید . (ص ۲۶۰)

کتاب با سر آغازی از طرف انجمن آثار ملی که ناشر است ، آغاز می شود ؛ پس از آن ، فهرست برخی از آثار نویسنده ، بعد فهرست مطالب ، از آن پس مقدمه ای شیوا و رسا از موقف آمده است . پس از مقدمه ابتدا متن منظوم اصلی ، سپس تحلیل مولف ، تحت عنوان «تامل در رستم و اسفندیار» در ۷ قسمت و ۱۶۸ صفحه خوانده می شود ، بدین ترتیب : رستم ، اسفندیار ، اسفندیار و راز روئین تنی ، گشتاسب ، تیره های سه گانه فکر (تیره رستمی فکر ، رستم و سیاوش ، تیره اسفندیاری فکر ، تیره گشتاسبی

فکر) ، کسان دیگر داستان ، سخن گفتن پهلوانی . بعد ضامم کتاب در ۴ قسمت و ۵۹ صفحه بدین نحو آمده : توضیح راجع به بعضی ابیات ، واژه نامه ، نامهای کسان و جایها ، کتابنامه .

در آخر کتاب ، غلطنامه ای در دو صفحه ، و پس از آن ، فهرست اشارات انجمن آثار ملی آمده است .

وجود فهرست های مختلف (فهرست مطالب ، فهرست اعلام ، فهرست واژه های دشوار و ...) بر ارزش کتاب افزوده ، بخصوص فهرست اعلام و واژه نامه ، که اولی اسامی خاص مندرج در داستان را با توضیح روشن و گویا معرفی کرده و برای کمک به خواننده در مورد اسامی جغرافیایی از مراجعی استفاده شده که کم و بیش با فردوسی همزمان بوده اند ؛ و دومی معنی واژه های دور از ذهن و دشوار را با ذکر شماره صفحات باز نموده است .

توضیحی که درباره برخی از ابیات داده شده ، خود از مزایای دیگر کتاب است ، و از این رهگذر ، بسیاری از نکات مبهم و پیچیده برای خواننده شکافته و روشن گردیده است .

به حکم ارزشها و محاسنی که این کتاب داراست ، و به پاره ای از آنها اشارت رفت ، نگارنده به عنوان اظهار نظر یک خواننده معلم ، بجا و سونمند می داند که ؛ اولاً - موقف محترم در صورتی که خود موافق باشند ؛ بچاپ موقفت انجمن آثار ملی ، این اثر ارزشمند را به صورت جیبی چاپ نموده ، در دسترس علاقه مندان ، بویژه دانشجویان و جوانان قرار دهند . ثانیاً - در دانشکده ها و موسسات عالی ، که این داستان شورانگیز تدریس می شود ، در صورت امکان ، به تعداد کافی از این کتاب (به صورت کنوسی یا جیبی) خریداری و به وسیله انجمن دانشجویان به پهای مناسب به دانشجویان عرضه کنند . ثالثاً - خود آقای دکتر اسلامی ندوشن و دیگر استادان و محققان و صاحب نظران ارزشمند ، برای داستانها و شاهکار های دیگر نیز چنین تدبیر هایی بکنند (همان طور که آقای شاهرخ سکوب پادیدی دیگر «سوک سیاوش» را از داستان دیگر شاهنامه برداشته اند) تا بتوانیم ادعا کنیم که جوانان و دانشجویان وطن ، و دیگر ادب دوستان را با گنجینه سرشار و پر بار ادب فارسی آشنا ساخته ایم .

اما چنانکه در پیش گفته شد ، چون عقیده و پیشنهاد نگارنده این است که این کتاب ، جزء کتب درسی دانشگاهی شود ، از این رو بر سبیل استحسان و استصواب ، ذکر چند نکته را - که در برابر ارزش کتاب ، حکم قطره و دریا را دارد - بی مناسبت نمی داند :

مثل همه کتابهای چاپ ایران ، انبوه غلطهای چاپی در جای جای این کتاب دیده می شود . از این رو چون خرمقلیان در میان لاله و ریحان ، بر دیده ذوق خواننده می خدای و با اینکه غلطنامه ای شامل چهل غلط دارد ، باز نگارنده در حین مطالعه - که به قصد غلط گیری نبود - به غلطهای دیگری برخورد نمود . این غلطها در صورتی که گیرایی داستان ، و شیوایی بیان دکتر اسلامی چنان خواننده را مجذوب می کند که کمتر به لفظ توجه می یابد ؛ و اگر به قصد اصلاح غلطهای مطبعی دوباره خوانی شود ، بیگمان اغلاط دیگری مشت و دندان خواهند نمود ؛ اینک چند نمونه از آن غلطها :

صفحه ۶ «می دادند» به جای «می داده اند» - صفحه ۳۵ «فرمای» به جای «فرمان» - صفحه ۵۰ «پس» به جای «پر» - صفحه ۷۷ «گست» به جای «گفت» - صفحه ۱۳۴ «احترم» به جای «احترام» - صفحه ۱۶۷ و ۲۸۴ و ۳۰۳ «گشتاب» به جای «گشتاسب» .

به دقتی چاپخانه تنها به غلطهای چاپی منحصر نیست ، بلکه به صورت های دیگر نیز تجلی می کند ، مثلاً در نسخه ای که در دست بنده است ، هشت صفحه (۱۸۶ و ۱۸۷ - ۱۹۰ و ۱۹۱ - ۱۹۴ و ۱۹۵ - ۱۹۸ و ۱۹۹) در چاپ نگرفته و سفید مانده است او یا ناهماهنگیهایی که از نظر رسم الخط در برخی از کلمات دیده می شود .

اما چند نکته دیگر :

* قافیه آمدن توران با دلیران : در صفحه ۳۹ بیت ۵۹۷ «نگهدار توران

و ایران منم - به هر جای پشت دلیران هم» ضبط متن متناسب تر می نماید ، زیرا :

۱ - درست است که از حیث اعنات یا لزوم مالا یلزم ، در مقام قافیه

با «دلبران» ، ایران هماهنگتر از توران است ، ولی آوردن توران عیب نیست ، زیرا حرف الف در آن دو، ردف اصلی است و «ان» روی ؛ و در صورت آمدن توران ، تغییر ردف یا روی پیش نمی‌آید تا ایطاع‌اشایگان محسوب ، و از عیوب شمرده شود ، بخصوص چون بیت دارای ردیف «منم» نیز هست ، آمدن توران در مقابل دلبران طبیعی می‌نماید ؛ چنانکه خود استاد طوس «برگشته» را به فتح کاف با «کشته» بهمضم کاف قافیه آورده ، ولی چون بیت دارای ردیف «بینم همی» است ، این ناهماهنگی توی ذوق خواننده نمی‌زند ؛ ترا بخت برگشته بینم همی

۲- فردوسی با آن همه وسوسه و تعصیبی که نسبت به ایران عزیز دارد مستبعد می‌نماید که به بهای اعنات و استحسان ، ایران را بر توران بفروشد ؛ ۳- از نظر معنی و واقعیت نیز رستم در درجه اول نگهدار ایران است نه توران ،

۴- در نظر خود مولف گرامی ، نسخه مسکو پر نسخ و ضبط های دیگر رجحان دارد - که نظر صائب و درستی است - و به ضبط همین نسخه ، در مقابل دلبران ، توران آمده نه ایران ؛ پس بهتر نیست همان ضبط متن را بپذیریم ؟ و بیت را به صورت زیر بخوانیم :

نگهدار ایران و توران منم بهر جای پشت دلبران منم .

* در صفحه ۲۰۳ سطور ۶ ، ۱۱ و ۱۶ و ۲۱ نام حلاج ، طبق شهرت قادرست ، منصور آمده ، در صورتی که می‌دانیم نام وی حسین است و منصور پدر او ؛ آیا بهتر نیست در این کتاب نام صحیح این عارف شهید شهر بیاید ؟

* در صفحه ۲۶۵ سطر ۲۱ در باره بیت «ز بس بند و سوگند و بیمان تو» همی نگذرم من ز فرمان تو» چنین آمده : «فعل مضارع نگذرم به جای ماضی به کار رفته است ...» به نظر می‌رسد :

اولا : فعل جمله ، «نگذرم» نیست ، بلکه «همی نگذرم» (= نمی‌گذرم) است که نفی مضارع اخباری می‌باشد ؛ و افعال ماضی استمراری و مضارع اخباری ، آنجا که با «همی» می‌آیند ، در مقام نفی نون ، بین «همی» استمرار و فعل قرار می‌گیرد (بر خلاف جایی که با «همی» همراه است.)

ثانیا : «همی» در آغاز فعل ، غالبا برای بیان معنی استمرار یا تاکید آن بکار می‌رود .

ثالثا : فعل مضارع اخباری ، به اعتبار زمان چهار گونه است :

- ۱- حال را می‌رساند .
 - ۲- آینده را می‌رساند .
 - ۳- برگزیده دلالت دارد (در نقل قول و داستان) ؛
 - می‌فرماید ... - سهراب به دست رستم کشته می‌شود .
 - ۴- آنجا که قوانین طبیعی و علمی ، یا رسوم و عادات را می‌رساند ؛ بر همه زمانها (گذشته - حال - آینده) دلالت می‌کند ؛ زمین به گونه خورشید می‌گردد . سیدها در مجاورت بازهاختی می‌شوند ، ایرانیان عید نوروز را جشن می‌گیرند . من صبح زود از خواب برمی‌خیزم .
- به نظر می‌رسد که فعل «همی نگذرم» مانند بسیاری از افعال مضارع اخباری در مفهوم چهارم بکار رفته ، یعنی : من هیچگاه و هیچجا از فرمان تو نمی‌گذرم ...

* در صفحه ۲۷۲ سطر ۱۱ آمده : «ایدر مخفف این در است .» ولی می‌دانیم که «ایدر» واژه‌ای مستقل است و در پهلوی «ایتر» بوده است .

* در صفحه ۲۸۱ سطر ۱۴ آمده : «نوید ، دعوت به مهمانی (مرادف با خرام)» . در صورتی که نوید مرادف خرام نیست و با آن فرق دارد ، زیرا وعده‌ای که به کسی داده می‌شود ، نوید ، و وفای به آن را خرام می‌نامیده‌اند . و نیز در دعوت به مهمانی ، نخست پیغامی می‌داده‌اند که آن را نوید می‌گفته‌اند ، و این دعوت یا نوید وقتی مسجل می‌شود که بعد آن را با پیغامی دیگر مؤکد سازند و این پیغام دوم را خرام می‌نامیده‌اند ؛ آنجا که اسفندیار از دعوت دوم (خرام) رستم سرباز می‌زند ، و لسی رستم به مقتضای حال و اجبار ، بدون خرام پیش اسفندیار می‌رود ، بالحنی

معتزخانه گوید :
خرامی نیرزید مهمان تو !
و اسفندیار در پاسخ گوید :
شدی تنگدل چون نیامد خرام
و ناصر خسرو فرموده است :
نویدت دهد هر زمانی به فردا
* در صفحه ۳۰۸ سطر ۵ آمده : «این نظر را که «دوهارله» اظهار کرده مورد تأیید کریستن سن نیز می‌باشد .»
حرف نشانه «را» در آخر «نظر» زاید می‌نماید ، زیرا نظر که در جمله پیرو یعنی (این نظر را که هارله اظهار کرده) مفعول است ، در جمله پایه یعنی ([این نظر] مورد تأیید کریستن سن می‌باشد .) مستدالیه است و چنانکه می‌دانیم آوردن مستدالیه با «را» جایز نیست ، و می‌توان همین جمله را بدون «را» آورد و یا به جای «را» ، «آنرا» گذاشت ؛ بدین ترتیب :

این نظر که هارله اظهار کرده ، مورد تأیید کریستن سن نیز می‌باشد =
این نظر که آنرا هارله اظهار کرده مورد تأیید کریستن سن نیز می‌باشد .
* برخی از واژه ها که ممکن است معانی آنها برای بسیاری از دانشجویان و خوانندگان روشن نباشد ، توضیح داده نشده ؛ از آن جمله اند :

داروبرد ، بمعنی کروفتر و گیرودار (بیت ۱۲۸۱) - انوشه بدی بمعنی بيمرگ يادی ، جاوید يادی (بیت ۶۵) بشندی ، مخفف بشندی (بیت ۱۱۴۳) - دست سايیدن يادی ، به میخواری پرداختن ، (بیت ۵۲۸) - اگر من توفتی به ما ز نذران ... ، که فعل «توفتی» به جای «توفتمی» (= نمی‌رفتم) بکار رفته - (بیت ۷۲۸) - پردخت (مخفف پرداخت) بمعنی ترک کردن (بیت ۷۴۳) - زینهار خوردن ، خیانت کردن (بیت ۸۴۶) .
در صورتی که معنی برخی از واژه های آسانتر از آنها توضیح داده شده ، مانند اهرمن ، رده ، شور ، فرخ و ...
یاد می‌آید که نکات بالا از ارزش این تالیف گرانقدر نمی‌کاهد ؛ و ذکر آنها همان گونه که قبلا گفته آمد ، بیشتر جنبه استحسانی دارد .
توفیق روز افزون مؤلف دانشمند ، آرزوی نگارنده است .
حسن - احمدی گیوی



مطالعات فرهنگی
مطالعات علمی و فلسفی
مطالعات تاریخی و اجتماعی